

موضوع‌له اسمای خاص از منظر سوسور و اصولیون

احسان مهرکش*

علیرضا قائمی‌نیا**

چکیده

الفاظ خاص با رویکردهای مختلف و متفاوتی روبرو شده است: «محکمی اسمای خاص»، «دارای ذات‌بودن یا نبودن اسمای خاص»، «حقیقت علقه وضعیه و رابطه‌ای که میان آن دو وجود دارد» و «موضوع‌له الفاظ خاص» از جمله مواردی است که اصولیان، به‌ویژه زبان‌شناسان غربی وجهه همت خود قرار داده، شقوق مختلف آن را بررسی کرده‌اند که در این مقاله تنها مورد اخیر، آن هم از منظر سوسور و اصولیان بررسی می‌گردد. می‌توان ادعا نمود درباره مبحث فوق که بخش اول از اسمای وضع یعنی «وضع خاص موضوع‌له خاص» را به خود اختصاص داده است، دو دیدگاه کلی وجود دارد و با این عنوان در میان دانشمندان علم ادبیات و اصول مطرح بوده است که آیا «الفاظ برای مصادیق ذهنی وضع شده‌اند یا مصادیق خارجی؟» بسیاری از دانشمندان این دو علم بر این باورند لفظ بر مصادیق خارجی وضع گردیده است؛ اما بر اساس دیدگاه سوسور قول دوم جریان می‌یابد. وی نه تنها مصادیق خارجی را خارج از رابطه لفظ و معنا معرفی می‌کند، بلکه تحلیل و واکاوی نظر سوسور در باب الفاظ، رهنمود این مطلب است که لفظ و مصادیق خارجی، هر دو از حیطة رابطه لفظ و معنا و حقیقت وضع خارج‌اند. هرچند این نظریه تأثیری شگرف در مباحث زبان‌شناختی گذاشته و در برخی جهات شبیه دیدگاه متکلمانمانند فخرالدین رازی است؛ اما تطابق آن با موضوع‌له اسمای خاص در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. این مقاله بعد از اشاره به اقسام وضع به تحلیل دیدگاه سوسور و نتایج به‌دست‌آمده از آن در باب الفاظ می‌پردازد و علاوه بر نقد آن، عدم تطابق این نظریه را با آنچه در اسمای خاص صورت می‌گیرد، به اثبات می‌نشیند.

واژگان کلیدی: لفظ، معنا، سوسور، هستی‌شناسی معنا، صور ذهنی، ماهیات خارجی.

* مدرس حوزه علمیه قم.

** دانشیار و عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

تاریخ تأیید: ۹۴/۱۰/۲۹

تاریخ دریافت: ۹۴/۸/۱۳

مقدمه

درباره وضع الفاظ برای امور خارجی یا برای صور ذهنی میان دانشمندان علم ادبیات (سیوطی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۲) و اصول (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۳۴) اختلاف وجود دارد؛ به این معنا که وقتی واضع لفظی را بر شیئی وضع می‌کند، آیا آن لفظ را بر معنای ملحوظ در ذهن خود قرار می‌دهد یا لفظ را بر ماهیات موجود در عالم خارج جعل می‌کند؟ برای مثال وقتی کسی نام فرزند خود را مریم می‌گذارد، آیا لفظ مریم را بر معنای متصور در ذهن خود جعل می‌کند یا بر ماهیت خارجی، یعنی همان فرزنددی که خداوند به او عنایت کرده و در عالم خارج وجود دارد، قرار می‌دهد؟

آنچه از عبارات بیشتر دانشمندان ادبیات عرب و علمای اصول برداشت می‌شود، این است لفظ برای ماهیات خارجی وضع شده است (سیوطی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۲ / رشتی، [بی‌تا]، ص ۳۹ / اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۳۷ / مظفر، ۱۳۹۲، ص ۲۷) و برخی مانند فخر رازی بر این باورند که لفظ بر صور ذهنی وضع گردیده است (سیوطی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۲).

در این میان سوسور زبان‌شناس معروف سوئیسی که پدر زبان‌شناسی قرون اخیر نام گرفته است، نه تنها مصادیق خارجی را بیرون از رابطه لفظ و معنا و حقیقت وضع می‌داند، بلکه لفظ را نیز از حیطه حقیقت وضع، بیگانه معرفی می‌نماید (صفوی، ۱۳۹۱، «الف»، ص ۲۵-۲۶).

نکته‌ای که در اینجا شایسته ذکر است، این است که دانسته شود ادعای منتسب به بیشتر دانشمندان ادبیات و اصول که در بالا به آن اشاره شد- و نگارنده نیز بر همان رأی است- با آنچه برخی محققان درباره «هستی‌شناسی معنا» ذکر کرده‌اند، در تضاد است. برخی تعریف «مصادیقی بودن معنا»- که یکی از تعاریفی است که درباره معنا به منصفه ظهور رسیده است- را مبتلا به اشکالات متعدد می‌دانند که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

اگر بخواهیم دیدگاهی را که با ظهورات عرفی هماهنگ‌تر و نزدیک به واقع است، بیابیم، چاره‌ای نیست که در ابتدا اشاره‌ای کوتاه به حقیقت وضع و اقسام آن بنماییم. این مقاله پس از ارائه مطلب فوق و تبیین آیه مورد بحث، به توضیح و تشریح دیدگاه سوسور

می‌پردازد؛ ولی از آنجاکه فهم و استخراج دیدگاه‌های او از کتابش به نام دوره زبان‌شناسی عمومی کار بسیار مشکلی است (هلدکرافت، ۱۳۹۰، صص ۱۹، ۵۸ و ۶۱)، ما این مهم را با ذکر عباراتی از کتابش که اشاره به این مطلب دارد، پی گرفته، با ذکر مثالی نسبتاً طولانی نظر او را به صورت روشن و واضح ارائه می‌دهیم و افزون بر نقد آن، تفاوت دیدگاه او با دانشمندان علم ادبیات و اصول را متذکر شده، عدم تطابق آن را با آیه ۳۶ سوره آل عمران تبیین می‌کنیم.

۱. رابطه لفظ و معنا و اقسام وضع

واضع که لفظ- مثلاً مریم- را بر معنا و موضوع‌له- مثلاً فرزندش- قرار می‌دهد و ایجاد علقه و ارتباط میان آن دو را به منصفه ظهور می‌رساند، در صدد بیان چه نوع رابطه‌ای است؟ آیا یک رابطه واقعی را معرفی می‌کند یا رابطه‌ای قراردادی را ارائه می‌دهد؟

هرچند تبیین حقیقت رابطه لفظ و معنا- که از آن به وضع تعبیر می‌شود- و فهم دقیق معنای واقعی بودن یا قراردادی بودن، مجال بس فراخ‌تر از این مقاله می‌طلبد و باید به کتب مفصلی که در این رابطه نگاشته شده است مراجعه نمود، ولی آنچه مسلم است و اختلاف چندانی در آن مشاهده نمی‌شود، این است که دانسته شود اکثر اصولیان رابطه لفظ و معنا را قراردادی می‌دانند (فیاض، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۰)؛ حتی از عبارات زبان‌شناسانی همچون سوسور- که زبان را فراورده‌ای اجتماعی و مجموعه‌ای از قراردادهای ضروری معرفی می‌کنند (سوسور، ۱۳۸۲، ص ۱۵)- یا برخی زبان‌شناسان معاصر- که اذعان می‌کنند اگر منظور از «وضع» چیزی شبیه به اختراع باشد، چنین کاری دست‌کم در مطالعه زبان ناممکن است (صفوی، ۱۳۹۱، «ج»، ج ۳، ص ۲۳۰)- می‌توان این مطالب را استظهار نمود؛ به این معنا که واضع اعتبار می‌کند نام فلان شیء فلان لفظ باشد و چون چنین کاری اعتبار و قرارداد است، می‌تواند نام آن را تغییر داده، نام دیگری را برگزیند و این، همان رابطه قراردادی است. چنانچه رابطه لفظ و معنا واقعی و تکوینی باشد، آن رابطه در مثال فوق به نحو دیگری سامان می‌یابد که ذکر آن به‌کلی از حوصله‌ای این مقاله بیرون است و به این مطلب اشاره شد.

حال در موضوع‌له اسمای خاص نیز مطلب از همین قرار است؛ یعنی وقتی کسی نامی - مثل مریم - بر فرزند خود می‌گذارد، یک معنای قراردادی را برای مخاطبان خود ارائه می‌دهد؛ زیرا می‌توانست به جای نام مریم - مثلاً - نام دیگری را انتخاب کند و این معنای قراردادی را به نحو «وضع خاص، موضوع‌له خاص» به منصفه ظهور می‌رساند که در بخش بعدی به توضیح آن می‌پردازیم.

۲. اقسام وضع

وضع در مقام تصور - در ادامه منظور و مقصود از مقام تصور عنوان خواهد شد - دارای چهار قسم است:

وضع خاص، موضوع‌له خاص، مثل اعلام شخصی مانند حسن، حسین و مریم؛
وضع عام، موضوع‌له عام، مثل اسمای جنس نظیر تمر؛
وضع عام، موضوع‌له خاص، مثل ضمائر و حروف؛
وضع خاص، موضوع‌له عام، مثل وضع کلمه زید بر انسان.

ملاک اصلی در اینکه وضع خاص یا عام باشد، این است که معنای ملحوظ، یعنی همان معنای متصور حین‌الوضع جزئی است یا کلی - یعنی اگر واضح، معنای کلی را تصور نمایید، وضع عام است و اگر معنای جزئی مانند فلان شخص را تصور کند، وضع خاص خواهد بود - و اقسام چهارگانه وضع با توجه به همین نکته سامان می‌یابند: مثلاً اگر واضح هنگام وضع کردن، معنای جزئی را تصور نماید و به اصطلاح حین‌الوضع معنای جزئی را در ذهن خود تداعی کند و سپس لفظی را بازای همان معنای جزئی جعل نماید، به اصطلاح قسم اول از اقسام وضع - یعنی وضع خاص، موضوع‌له خاص - محقق می‌شود؛ مثل اعلام شخصی که واضح یک معنای جزئی مثل فرزندش را تصور می‌کند و سپس لفظی مثل مریم یا علی را برای همان معنای جزئی جعل می‌نماید.

بحث این مقاله فقط درباره قسم اول وضع است؛ لذا از شرح دیگر اقسام وضع خودداری می‌کنیم. پیش از پرداختن به بیان هر دو دیدگاه در این باره شایسته است ذکر گردد که همه اقسام چهارگانه وضع نزد علما امکان‌پذیر نیست و برخی از این اقسام نزد

بعضی از دانشمندان علم اصول با تأمل جدی روبروست (خراسانی، ۱۳۸۵، ص ۱۰-۱۱)؛ از همین رو اقسام وضع به لحاظ مقام تصور ذکر گردید نه مقام تصدیق، والا اگر عالم تصدیق و تحقق عنوان می‌شد، باید همه آن اقسام امکان‌پذیر باشند؛ حال آنکه چنین نیست. بحث اصلی در این مجال آن است که جناب واضع لفظی مانند مریم را به لحاظ آنچه در ذهن خود تصور کرده است، وضع نموده است یا به لحاظ مصداق خارجی؟ برای مثال بر اساس دیدگاه سوسور باید گفت همسر عمران لفظ را به لحاظ معنای ذهنی یعنی مفهومی که از فرزند در ذهنش تداعی نموده بود، وضع کرده است، اما بر اساس آنچه این مقاله بر آن است، باید گفت لفظ بر مصداق خارجی وضع شده است نه مفاهیم ذهنی و ادعای سوسور با آنچه دانشمندان علم اصول و ادبیات بر آن پای می‌فشارند، هماهنگ نیست. نکته مهمی که در این قسمت لازم است ذکر گردد، توجه دادن به یک پرسش است و آن اینکه منظور از وضع لفظ بر مصداق خارجی چیست؟ آیا امکان‌پذیر است لفظ بر عین خارجی وضع گردد؟ چگونه می‌توان به ادعای برخ از اصولیان مانند محقق اصفهانی که وضع بر امور خارجی را محال می‌دانند (محقق اصفهانی، ۲۰۰۸، ص ۱۴) پاسخ داد؟ این مطلب را در بخش بعدی توضیح می‌دهیم.

۳. دلیل وضع الفاظ بر ماهیات خارجی

پیش از ذکر دلیل، مناسب است نظر محقق اصفهانی درباره موضوع له الفاظ و محال بودن وضع لفظ بر ماهیات خارجی مطرح گردد؛ زیرا مبنای ایشان با نظر مختار مرتبط بوده و در فهم آن سودمند است. وی در این رابطه می‌نویسد:

لفظ برای اعتباریات ذهنیه و همچنین موجودات خارجیّه وضع نشده است. درک این مطلب مبنی بر این است که بدانیم معقول نیست حقیقت علقه وضعیه از مقولات واقعیّه باشد- نه آن دسته از مقولات که برای آنها مطابق در خارج وجود دارد، نظیر جواهر و اعراض و نه آن دسته از اعراض که برای آنها مطابق در اعیان وجود ندارد، نظیر امور انتزاعیه مثل فوقیت- زیرا مقولات عرضیه محتاج موضوع محقق در خارج‌اند، حال آنکه دو طرف اختصاص و ارتباط یعنی

همان لفظ و معنا این چنین نیستند؛ پس موضوع و موضوع‌له طبیعی لفظ و معناست نه موجود از آن دو؛ بنابراین لفظ «ما» - مثلاً - برای طبیعی آن جسم سیال وضع شده است و این ارتباط میان آن دو (لفظ و موضوع‌له) حقیقتاً ثابت است، هرچند به لفظ آب تلفظ نشود و مغموم آب در ذهن احدی نیاید. از این مطلب دانسته می‌شود وضع به امور اعتباریه ذهنیه و موجودات خارجیه مثل مقولات عرضیه تعلق نمی‌گیرد؛ زیرا چه موضوع‌له وجود ذهنی باشد که توسط «قول به تعلق وضع به امور ذهنی» مورد مطالعه واقع می‌شود و چه موضوع‌له وجود خارجی باشد که «قول موضوع‌له بودن امور خارجی» به آن چشم دوخته است، در هر دو صورت تعلق وضع به آنها محال است؛ زیرا در صورت اول می‌گوییم وضع حاضرکردن معنا در ذهن سامع است و اگر همین امر که یک مطلب ذهنی است موضوع‌له باشد، قابل احضار در ذهن نخواهد بود؛ چون به چیزی که وجود دارد، نمی‌توان دوباره وجود بخشید و برای ابطال صورت دوم، یعنی وضع لفظ بر امور خارجی نیز می‌توان همین تقریر بالا را تبیین نمود. با توجه به این مطلب باید گفت وضع به چیزی تعلق می‌گیرد که وجود را بپذیرد و آن، همان نفس ماهیت است (اصفهانی، ۲۰۰۸، ج ۱، ص ۴۴).

هرچند نظر محقق اصفهانی در خصوص اسمای خاص نیست و مطلبی است کلی درباره وضع (لاریجانی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۵) و نقد کامل و مستوفای آن نیازمند رجوع به تحقیقات مفصل در این زمینه است (مهرکش، ۱۳۹۲، ص ۷۵)، با این حال مدعی هستیم بیانات زیر می‌تواند اشکال محقق اصفهانی مبنی بر محال بودن وضع بر امور خارجی را دفع کند؛ همچنین این بیان می‌تواند اشکالاتی که برخی از محققان معاصر بر موضوع‌له بودن مصداق‌های خارجی مطرح کرده‌اند - که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد - را پاسخ دهد. روشن است که الفاظ برای ماهیات با توجه به «وجود»ی که شایسته آن ماهیات‌اند، وضع گردیده است؛ هرچند این «وجود» هنوز به صورت بالفعل برای ماهیات حاصل نشده

باشد؛ مثلاً لفظ انسان بازای «حیوان ناطق» از حیث حصول آن- یعنی وجود آن- در خارج و به ملاحظه اینکه آن امر خارجی است، وضع گردیده است؛ هرچند انسان هنوز در خارج به صورت بالفعل محقق نشده باشد؛ بنابراین می‌توان گفت این وجود خارجی در وضع، به نحو «ملحوظیت موضوع در قضیه مقدره» در نظر گرفته شده است؛ یعنی وقتی گفته می‌شود: «آتش گرم است» یا «آب سرد است» یا «خاک سنگین است» منظور از آتش، آب و خاک فقط امور خارجی است، هرچند هیچ کدام از آنها بالفعل موجود نباشند؛ چراکه وجود شایسته آنها همان وجود خارجی است؛ پس موضوع‌له آنها نیز به ملاحظه حصول آنها در خارج رقم می‌خورد، بدون آنکه آن وجود خارجی جزئی از موضوع‌له یا قیدی از آن باشد؛ بلکه وجود خارجی ملحوظ در وضع لفظ است و لفظ بازای مصادیق خارجی وضع شده است؛ بنابراین آن مفهومی که جناب واضع در حین وضع لحاظ می‌نماید- و قبلاً توضیح آن در اقسام وضع گذشت- و لفظ را بازای آن جعل می‌نماید صورت ذهنی نیست؛ یعنی لفظ به ملاحظه صورت ذهنیه وضع نشده است؛ همچنین لفظ به ملاحظه نفس آن مفهوم- چه حاصل در ذهن باشد و چه در خارج- نیز وضع نشده است، بلکه از آن جهت که آن مفهوم، حکایت‌کننده و عنوان امر خارجی است، وضع گردیده است (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۳۷-۳۳۸).

باید دانست تحلیل فوق با نظریه «مصادقی بودن معنا» که یکی از تعریف مطرح شده برای «معنا» است، هماهنگ است. توضیح اینکه تحلیل و واکاوی حقیقت معنا با رویکردهای مختلف و متفاوتی روبرو شده است؛ «ذهنی بودن معنا»، «مصادقی بودن معنا»، «تصویری بودن معنا» و «رفتاری بودن معنا» (آلستون، ۱۳۸۱، ص ۴۴-۷۲) نظریات مختلفی است که در این باره به منصفه ظهور رسیده است. نگارندگان بر این باورند تحلیل ارائه شده در سطور بالا با نظریه مصادقی بودن معنا هماهنگی بیشتر دارد؛ لذا این نظریه توضیح داده شده و سپس نقدهای وارد شده به آن پاسخ داده می‌شود.

۳. نظریه مصداقی بودن معنا

گفته شد یکی از تعاریف مطرح برای «معنا»، مصداقی بودن معناست که در مباحث زبان‌شناختی به دو تفسیر خام و پخته تفسیر شده است و تفسیر نخست آن در اینجا مطمح نظر ماست. در این تفسیر (تفسیر خام) معنای یک لفظ بر مبنای آن چیزی که لفظ به آن اشاره دارد و مصداق آن به حساب می‌آید، تعریف می‌شود؛ یعنی معنای یک لفظ را باید از ماهیات خارجی که لفظ حکایت از آن دارد، جستجو نمود (همان، ص ۴۴-۴۶).

نگارندگان بر این باورند وضع الفاظ برای ماهیات خارجی شبیه همین نظریه است و باید دانست که این نظریه با اشکالات متعدد روبرو شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. این نظریه نمی‌تواند نام‌هایی همچون اسب بالدار یا اسب دو سر را توجیه نماید؛ چون این نام‌ها مصداق خارجی ندارند؛ ۲. مقولات ثانی فلسفی و ثانی منطقی در این نظریه جایگاهی ندارند؛ چون اگر بپذیریم موضوع له الفاظ - و از جمله الفاظ خاص - مفاهیم خارجی‌اند، دیگر این‌گونه مقولات نمی‌توانند توجیه قابل قبولی داشته باشند؛ ۳. «عدم امکان توجیه تصورات ذهنی» از دیگر اشکالات مطرح بر این نظریه است؛ به این صورت که اگر معنا همان مصداق باشد، لازمه‌اش عدم امکان ارائه توجیهی معقول برای تصور ذهنی ما از اشیا حین قطع ارتباط مستقیم آنها با حواس ماست* (ساجدی، ۱۳۹۰، ص ۱۸۱/ علی‌تبار، ۱۳۹۰، ص ۱۲۶).

لکن هیچ کدام از اشکالات فوق بر این نظریه وارد نیست. در پاسخ اشکال نخست می‌گوییم توجه به پاسخ استدلال دوم مطرح‌شده برای ذهنی بودن معنا - که در ادامه ذکر خواهد شد - مجال را بر این اشکال تنگ می‌کند؛ به این صورت که واضع، الفاظی همچون اسب بالدار یا اسب دو سر را به این دلیل بر صور ذهنی به کار می‌برد که اعتقاد دارد در عالم خارج حقیقت همان‌گونه است که تصور کرده است نه اینکه به مجرد ذهنی بودن آن

* یکی از اشکالات مطرح به این نظریه عدم توجیه معانی حرفی است و از آنجاکه بحث این مقاله درباره موضوع له اسمای خاص است نه حروف، از ذکر و نقد آن خودداری می‌شود.

معانی، گوینده، آن کلمات را بر مفاهیم ذهنی اطلاق نماید (سیوطی، [بی تا]، ج ۲، ص ۴۲/ اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۴۵-۳۴۶). افزون بر اینکه اطلاق لفظ اسب بالدار اشتباه نیست، بلکه حکم به اینکه آن مصادیق در خارج هست، اشتباه است.

درباره اشکال دوم می‌گوییم از اساس در این‌گونه مقولات دنبال مصادیق خارجی نیستیم؛ از اول این الفاظ برای مصادیق خارجی وضع نشده‌اند تا به دنبال مصادیق خارجی باشیم؛ به عبارت روشن‌تر مستدل نباید از مقولات ثانی فلسفی انتظار نقد خارجی بودن موضوع له الفاظ را داشته باشد.

ذکر این نکته در اینجا خالی از فایده نیست که بدانیم اتصاف مقولات ثانی فلسفی در خارج هست، هرچند خود مصداق در خارج نیست و مقولات ثانی منطقی هم مصداق و هم خودشان در ذهن‌اند.

در نقد اشکال آخر می‌گوییم حتی اگر معنا مفهوم ذهنی هم باشد، حواس که قطع شود، آن مفهوم ذهنی می‌رود. احساس، تماس با خارج است؛ لذا اگر این تماس قطع شود، این احساس نیز قطع می‌گردد؛ اما تعقل و تخیل تماس با واسطه است و بعد از قطع ارتباط با خارج نیز باقی می‌ماند. این، خاصیت قوای مدرکه ماست و به لفظ کاری ندارد. اگر معنا را قوه حاسه ما باید درک می‌نمود، آن وقت اشکال وارد بود، درحالی که این‌طور نیست.

در این بخش لازم است اشاره شود نگارنده در مقاله‌ای تحت عنوان «خارجی بودن معانی قرآن و ذهنی بودن تصاویر آن» (مهرکش، ۱۳۹۳، ص ۱۷) همه تعاریفی که درباره معنا به منصفه ظهور رسیده و اشکالاتی که در این زمینه مطرح شده است - که تنها به گوشه‌ای از آن در متن اشاره شد - را تحلیل و بررسی و وضع الفاظ برای ماهیات خارجی را اثبات کرده است.

۴. تبیین دیدگاه سوسور در باب الفاظ

پیش از بیان دیدگاه سوسور و ابراز اشکالات مطرح در آن، لازم است ذکر گردد که وی هم لفظ و هم مصداق خارجی را خارج از حیطه زبان می‌داند؛ اما مطالب مطرح در این مقاله بر مصداق خارجی تکیه دارد و مورد اول - یعنی خارج نبودن لفظ از حیطه زبان - را به

کتاب مفصلی که در این زمینه نگاشته شده است وامی‌گذارد (رشتی، [بی‌تا]، ص ۳۹ / اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۳۷). به عبارت واضح‌تر دیدگاه سوسور از دو سو دچار اشکال می‌گردد: یکی از ناحیه لفظ و دیگری از ناحیه مصداق، ولی اشکالات مطرح بر این دیدگاه فقط ناحیه دوم را مطمح نظر قرار داده است.

سوسور بر این باور است که لفظ، یعنی صوت خارج‌شده از دهان و مصداق خارجی، یعنی ماهیاتی که به کمک لفظ به مخاطب تفهیم می‌شود، از ارتباط مستقیم با زبان بیگانه است و به آن دو مرتبط نمی‌باشد؛ زیرا وی تصریح می‌کند امواج صوتی رسیده به گوش دو نفری که در حال گفت‌وگو هستند، از «رابطه لفظ و معنا» خارج است (سوسور، ۱۳۸۲، ص ۱۸) و در جایی دیگر می‌نویسد: «نقش فیزیکی - یعنی صوت‌های خارج‌شده از دهان - را می‌توان کنار گذاشت» (همان، ص ۲۰)؛ به دیگر بیان بر اساس نظر او لفظ و مصداق موجود در عالم خارج، مربوط به رابطه لفظ و معنا نیست. این زبان‌شناس سوئیسی از اساس منکر دلالت مستقیم الفاظ بر پدیده‌های جهان خارج است (صفوی، ۱۳۹۱، «ج»، ص ۱۵۲) و آن را یک امر ذهنی قلمداد می‌کند (هلدکرافت، ۱۳۹۱، ص ۶۳-۶۴).

برای درک نظر او در آغاز مهم‌ترین نکاتی را که وی در خلال کتاب خود - در این زمینه - بر آن پای می‌فشارد بیان می‌کنیم، سپس بعد از ذکر پاره‌ای از عبارات او که مفهوم ادعای فوق است، به توضیح و تبیین نظر او می‌پردازیم:

۱. وی در ابتدا برای تفهیم نظر خود دیالوگ دو نفر به نام A و B را مطالعه کرده، دیدگاه خود را بر آن تطبیق می‌دهد و می‌گوید: اجزای فیزیکی یعنی همان امواج صوتی از حقیقت رابطه لفظ و معنا کنار گذاشته می‌شود.

۲. افزون بر امواج صوتی که در ادبیات از آن به لفظ تعبیر می‌شود و در شماره قبلی بدان اشاره شد، مصداق خارجی نیز از حیطة رابطه لفظ و معنا خارج است.

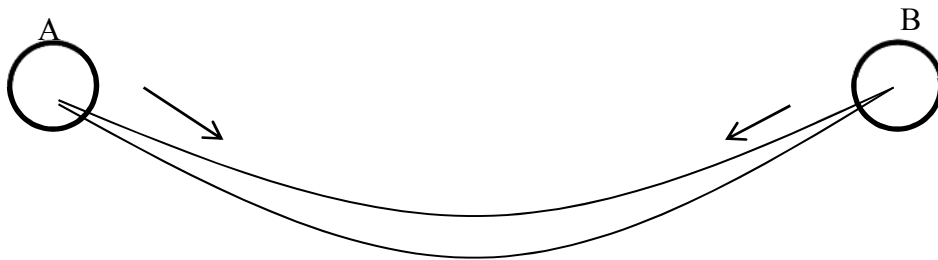
۳. اگر بخواهیم مطلب فوق را به عالم محسوس تشبیه کنیم، می‌توان دستگاه الکتریکی ارسال پیام را مثال زد؛ به این صورت که همان اندازه که ابزار الکتریکی از ارسال پیام، بی‌ارتباط با خود پیام‌اند، اندام‌های گویایی نیز بی‌ارتباط با خود زبان‌اند.

۴. آنچه مستقیماً به رابطه لفظ و معنا مرتبط است، دال و مدلول است که در عالم ذهن قرار دارند نه صوت و مصداق که جایگاهشان در خارج است.

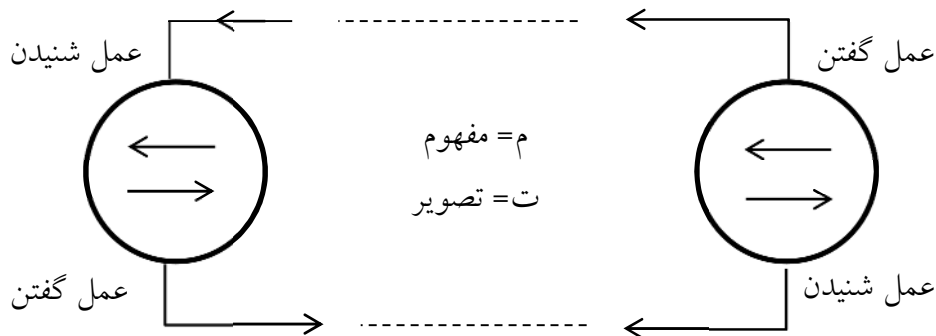
بعد از آشنایی با مطالب مهم سوسور به ذکر بیانات او می‌پردازیم:

سوسور در بخشی با عنوان «جایگاه زبان در میان پدیده‌های قوه ناطقه» می‌نویسد:

برای اینکه در کل قوه ناطقه، قلمروی که به زبان مربوط است مشخص شود، باید عمل فردی را بررسی کرد که سبب بازسازی مدار گفتار می‌شود. این عمل کرد دست‌کم به دو نفر نیاز دارد و این تعداد حداقل لازم برای تکمیل مدار به شمار می‌روند. تصور کنید دو نفر به نام‌های A و B با یکدیگر سرگرم گفت‌وگو باشند:



نقطه آغازین مدار در مغز یکی از این دو، مثلاً فرد A قرار دارد، در آنجا رویدادهای ذهنی که این را مفاهیم می‌نامیم، با آنچه نمود نشانه‌های زبانی، یعنی تصاویر شنیداری است و برای بیان آن مفاهیم به کار می‌روند، در ارتباط‌اند. فرض کنیم یک مفهوم مشخص شنیداری مربوط به آن را در مغز برانگیزد؛ این پدیده که کاملاً جنبه روانی دارد، به نوبه خود فرایند یا جریانی فیزیولوژیکی را به دنبال می‌آورد؛ مغز تکانه مرتبط با آن تصویر شنیداری را به اندام‌های گفتاری می‌فرستد. به دنبال آن، امواج صوتی از دهان A به گوش B می‌رسد که فرایندی کاملاً فیزیکی است. بعد از آن، این مدار در B به ترتیبی معکوس ادامه می‌یابد: از گوش به مغز، یعنی انتقال فیزیولوژیکی تصویر شنیداری و در مغز، ارتباط روانی این تصویر با مفهوم متناظر آن. اکنون اگر B شروع به صحبت کند، همان مراحل یادشده از مغز او به مغز A تکرار خواهد شد و همان مسیر را به صورتی که در نمودار زیر آمده است، خواهد پیمود.



نمی‌توان ادعا کرد که این تحلیل کامل است، هنوز می‌توان مسائل دیگری را نیز تشخیص داد: ادراک فیزیکی محض اصوات؛ تطابق این ادراک با تصویر شنیداری مستتر، تصویر عضلانی عمل گفتن و غیره. من تنها به آن عناصری اشاره کردم که به نظرم اهمیت اساسی دارند؛ اما نمودار ما سبب می‌شود تا بلافاصله اجزای فیزیکی (امواج صوتی) از اجزای فیزیولوژیکی (عمل گفتن و عمل شنیدن) و ذهنی (تصاویر گفتاری و مفاهیم) متمایز گردند. باید به این نکته بسیار مهم توجه داشت که تصویر گفتاری با صوت اشتباه نمی‌شود؛ تصویر گفتاری همانند مفهوم متداعی خود دارای جنبه ذهنی است (سوسور، ۱۳۸۸، ص ۱۸-۱۹).

نقش فیزیکی را می‌توان در همان گام نخست به‌طور کامل کنار گذاشت - این جمله به‌وضوح می‌رساند که بر اساس اعتقاد سوسور لفظ و صوت از حیطة حقیقت وضع خارج است - [زیرا] هنگامی که زبان ناآشنایی را می‌شنویم، آوایی را به‌خوبی درک می‌کنیم، ولی به دلیل عدم درک معنا، در خارج از رویداد اجتماعی باقی می‌مانیم [یعنی نمی‌توانیم با مخاطب ارتباط برقرار نماییم] بخش روانی نیز به‌طور کامل در این روند قرار نمی‌گیرد، جنبه اجرای امر در اینجا درگیر نیست؛ زیرا اجرا توسط همگان انجام نمی‌پذیرد؛ اجرا همیشه فردی است و فرد همیشه حاکم بر آن است. ما به این جنبه، گفتار می‌گوییم [به عقیده سوسور رابطه لفظ و معنا در عالم بیرون نیست و صوت و لفظ بر حقیقت خارجی اشیا - مثلاً صدلی و میز - دلالت نمی‌کند؛ به عبارت واضح‌تر او منکر دلالت مستقیم الفاظ بر پدیده‌های جهان خارج است (صفوی، ۱۳۹۱، «ب»، ص ۱۵۳) و آن را امری ذهنی قلمداد

می‌کند (همان/ هلدکرافت، ۱۳۹۱، ص ۶۳-۶۴)؛ زیرا در ادامه می‌گوید: اگر ما می‌توانستیم مجموعه‌ای از تصاویر زبانی را که در ذهن همه افراد انبار شده است، به دست آوریم، به آن رابطه اجتماعی که زبان را می‌سازد، دست می‌یافتیم [یعنی حقیقت وضع منکشف می‌شد]. این ارتباط گنجینه‌ای است که در اثر کاربرد گفتار به افرادی عرضه شده است که به یک جامعه واحد تعلق دارند و نظام دستوری مشخصی است که در هر مغز یا بهتر بگوییم در مغز گروهی افراد، به‌طور بالقوه وجود دارد؛ زیرا زبان در هیچ کس کامل نیست و صورت کامل آن تنها نزد همگان یافت می‌شود (سوسور، ۱۳۸۸، ص ۲۰-۲۱).

او برای اینکه نشان دهد صوت و الفاظ خارج‌شده از دهان، از محدوده زبان خارج‌اند، صوت را به دستگاه‌های الکتریکی و آلات موسیقی تشبیه کرده و می‌نویسد:

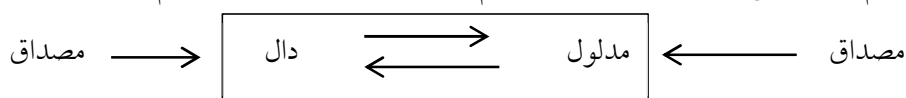
همان اندازه که ابزارهای الکتریکی از ارسال الفبای مرس‌بی ارتباط با خود علایم‌اند، اندام‌های گویایی نیز خارج از خود زبان‌اند؛ به عبارت دیگر، فراگویی یا تولید آوا، یعنی به‌اجرا در آوردن تصویرهای آوایی، به هیچ روی بر خود دستگاه تأثیری نمی‌گذارد. از این نظر می‌توان زبان را به یک سمفونی تشبیه کرد که واقعیت آن مستقل از روش اجرایی آن است. اشتباهاتی که ممکن است نوازندگان در اجرای آن مرتکب شوند، به هیچ روی به واقعیت آن خدشه‌ای وارد نمی‌آورد (همان، ص ۲۷).

اگر بخواهیم رخداد پیچیده فوق را به‌راحتی درک کنیم، توجه به مثال نسبتاً طولانی زیر- که یکی از محققان معاصر ایراد کرده است- بسیار راهگشاست: واژه «میز» را در نظر بگیرید. هر یک از ما تا کنون صدها بار این واژه را تلفظ کرده‌ایم. اگر یک دستگاه طیف نگار داشته باشیم و چند بار پشت‌سرهم این واژه را در میکروفن تولید کنیم، می‌بینیم که همین واژه را در هر بار به شکل دیگری تولید کرده‌ایم. ما می‌توانیم این واژه را کشیده، تودماغی و حتی با آهنگ‌های مختلف تولید کنیم. این تغییرات در حدی نیستند که خودمان یا کس دیگری، شکل تولیدمان را مثلاً با «میل»، «میز»، «ناز»، «خیس» و غیره اشتباه بگیرد. پس ما می‌توانیم «میز» را به هر شکلی که دلمان بخواهد، تلفظ کنیم. سوسور این تلفظ‌های

مختلف را صوت می‌نامد. ما از این انواع تلفظ‌های مختلف واژه «میز» تصویری را در حافظه‌مان انبار کرده‌ایم. این تصور صوتی سبب می‌شود تلفظ‌های مختلف واژه «میز» ما را به اشتباه نیندازد و هر بار دریابیم که آنچه تولید شده است، همان «میز» است. سوسور این تلفظ صوتی را دال می‌نامد. پس دال را نباید صوت دانست.

اکنون سراغ جهان اطرافمان می‌رویم. در اطرافمان صداها «میز» می‌بینیم که هیچ کدام عین آن یکی نیست؛ یکی را برای ناهارخوری ساخته‌اند؛ یکی دیگر را جلوی مبل می‌گذارند؛ آن یکی کوتاه است؛ یکی دراز است؛ دیگری باریک است؛ رنگ یکی قهوه‌ای است [...] سوسور هر یک از این هزاران «میز»ی را که در اطرافمان می‌بینیم، یک مصداق از «میز» می‌داند و معتقد است ما از تمام این مصداق‌های مختلف یک تصور معنایی یا مفهوم در حافظه‌مان انبار کرده‌ایم. به عبارت ساده‌تر، هر «میز»ی یک میز است به شرط اینکه با «صندلی»، «مبل» و تمامی تصورهای معنایی دیگری که می‌شناسیم، اشتباه نشود.

سوسور این تصور معنایی یا مفهوم را مدلول می‌نامد. پس از دیدگاه سوسور ما با چهار تا «میز» سروکار داریم: یکی صدا یا صوت «میز» است و یکی دال یا تصویری که از این «صوت» در حافظه داریم؛ سومی مصداق‌های مختلف میز است که در جهان اطرافمان می‌بینیم و چهارمی تصویری است که از تمام این مصداق‌ها در حافظه داریم.



سوسور معتقد است «صوت» و «مصدق» به زبان مربوط نیستند و خارج از «زبان» اند (صفوی، ۱۳۹۱، «الف»، ص ۲۴-۲۶).

همان‌طور که اشاره شد، سوسور بر تکرار واژه‌ها توجه دارد و بر این باور است که تکرار یک نشانه به هیچ وجه به معنای تحقق یکسان آن در همه موارد تکرار نیست؛ مانند واژه میز که مثالش گذشت. او پا را فراتر گذاشته، می‌گوید هر نشانه زبانی در هر بار تکرار ممکن است دلالت بر آرا و افکار متفاوت نیز بنماید. او برای تبیین مطلب فوق مثال مهره‌های بازی شطرنج را مطرح کرده، می‌گوید اگر تغییر در بازی شطرنج به این نحو باشد که مهره‌های ساخته‌شده از عاج، جایگزین مهره‌های ساخته‌شده از چوب بشوند، چنین

تغییری موجب تفاوت در نظام شطرنج نمی‌شود؛ اما اگر تعداد مهره‌ها کم و زیاد بشود [یا نقشی که ایجاد می‌کند، تغییر یابند] این، تغییری خواهد بود که به‌طوربنیادین تأثیر خواهد گذاشت؛ همچنین در باب زبان نیز معنای هر واژه به شبکه پیچیده‌ای از روابط مبتنی است که آن را با سایر واژه‌ها مرتبط می‌سازد (سوسور، ۱۳۸۸، ص ۷۶/ هریس، ۱۳۸۱، صص ۴۵ و ۴۹).

۵. تشابه نظر سوسور با فخرالدین رازی

جلال‌الدین سیوطی از فخرالدین رازی نقل می‌کند که وی قائل است الفاظ برای ماهیات خارجی وضع نشده‌اند، بلکه برای مفاهیم ذهنی وضع گردیده‌اند. این دسته برای موضوع‌له‌بودن صور ذهنی و وضع الفاظ بازای آنها این‌گونه استدلال آورده‌اند که لفظ به حسب تغییر صور ذهنی، تغییر می‌کند و همین مطالب دلیل موضوع‌له‌بودن صور ذهنی است؛ برای نمونه اگر شبیحی از دور دیده شود و توهم گردد که آن شبیح، حَجَر (سنگ) است، لفظ حَجَر بر آن اطلاق می‌شود و اگر فاصله کمتر شود خیال شود که آن شبیح شجر (درخت) است، لفظ شجر بر آن اطلاق می‌گردد و همین‌طور؛ لذا نتیجه می‌گیریم که الفاظ برای صور ذهنی وضع شده‌اند (سیوطی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۳).

بیان فوق از این جهت که مصداق خارجی را موضوع‌له‌الفاظ معرفی نکرده است، شبیه دیدگاه سوسور است؛ چراکه او نیز مصادیق خارجی را داخل در رابطه لفظ و معنا نمی‌داند، اما از جهت لفظ نمی‌توان سوسور را با فخرالدین رازی همسو معرفی نمود؛ چراکه در این عبارات واضع لفظ را بر همان معنای متصور در ذهن قرار می‌دهد و اشاره‌ای به خارج‌بودن لفظ از حقیقت وضع نشده است.

در ادامه استدلال فوق به عنوان یکی از ادله وضع الفاظ برای مفاهیم ذهنی و چالش‌های آن با مبانی ادبی و برخی از آیات قرآن ذکر خواهد شد.

۶. جریان یا عدم جریان دیدگاه سوسور در موضوع‌له اسمای خاص

با توجه به مطالب ارائه‌شده و همچنین با توجه به نظر سوسور و مطالبی که دانشمندان علم اصول و ادبیات درباره رابطه لفظ و معنا ارائه کرده‌اند، می‌خواهیم بدانیم آیا آنچه در قسم

اول از اقسام وضع رخ می‌دهد، با دیدگاه سوسور در باب الفاظ هماهنگ است یا نه؟ به عبارت واضح‌تر وقتی کسی نامی بر فرزند خود می‌گذارد؛ مثلاً می‌گوید: «انی سمیتها مریم: من فرزندم را مریم نام نهادم» آیا آن لفظ، یعنی مریم و موضوع‌له آن که همان «فرزند» باشد، از حیثه وضع خارج است یا نه و آیا فرایند وضع الفاظ بر معانی، امر ذهنی به شمار می‌آید یا نه؟

اکنون به پاسخ پرسش می‌پردازیم: پاسخ را می‌توان با دو احتمال بررسی کرد: احتمال نخست اینکه شاید واضح با ذکر عبارت «انی سمیتها مریم» لفظ مریم را بر مصداق خارجی، یعنی فرزندش وضع نمی‌کند، بلکه مفهوم آن را ذهن تصور کرده و لفظ مریم را برای آنچه در ذهن خود فرض و تصور نموده است، وضع می‌نماید. احتمال دیگر این است که جناب واضح لفظ مریم را بر همان مصداق خارجی، یعنی فرزندش وضع نموده است.

برای اینکه بدانیم کدام یک از این دو احتمال به واقع نزدیک‌تر بوده و با خطابات عرفی هماهنگ‌تر است، باید ادله‌ای را که برای هر یک از این دو احتمال ذکر شده یا می‌توان ذکر نمود، بررسی کرد تا از این رهگذر به واقع رسید:

۷. ادله احتمال اول

اول: وضع الفاظ برای معانی، برای تفهیم و تفهم است و روشن است که تفهیم و تفهم زمانی حاصل می‌گردد که صور در ذهن باشند؛ به دیگر بیان مقصود از لفظ و چیزی که از آن فهمیده می‌شود، چیزی نیست مگر صورتهای حاصله از الفاظ و همین صورتهای حاصله‌اند که منتقل شده و موجب تفهیم و تفهم می‌گردند، پس الفاظ نیز بازای آنها وضع گردیده‌اند (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۴۵)؛ برای مثال چون منظور حضرت حنه - سلام الله علیها - این بود که معانی متصور در ذهن خود را به دیگران تفهیم نماید، پس آن لفظ - یعنی لفظ مریم - نیز بازای آن معنا وضع گردیده است.

دوم: لفظ به حسب تغییر ذهنی تغییر می‌کند و همین مطالب دال بر موضوع‌له بودن صور ذهنی است؛ برای نمونه اگر شبیحی از دور دیده شود و توهم گردد که آن شبیح حجر است،

لفظ حجر بر آن اطلاق می‌شود و اگر فاصله همان شبح نزدیک‌تر گردد و خیال شود که آن شجر است، لفظ شجر بر آن اطلاق می‌شود و چنانچه باز هم فاصله کمتر شود و گمان برده شود که آن «فرس» است، لفظ فرس بر آن اطلاق می‌گردد و هکذا. با توجه به این مطلب معلوم می‌گردد که اطلاق لفظ، دائر مدار معنای ذهنی است نه خارجی و همین طلب دال بر این است که الفاظ برای معانی ذهنی وضع شده‌اند نه معانی خارجی (سیوطی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۲).

۸. ادله احتمال دوم

در لابلائی مطالب عنوان شد که الفاظ برای ماهیات با توجه به «وجود»ی که شایسته آن ماهیات‌اند، وضع گردیده است، هرچند این «وجود» هنوز به صورت بالفعل برای ماهیات حاصل نشده باشد؛ مثلاً لفظ انسان در برابر «حیوان ناطق» از حیث حصول آن - یعنی وجود آن - در خارج و به ملاحظه اینکه آن امر خارجی است، وضع گردیده است؛ هرچند انسان هنوز در خارج به صورت بالفعل محقق نشده باشد؛ پس موضوع‌له آنها نیز به ملاحظه حصول آنها در خارج رقم می‌خورد بدون آنکه آن وجود خارجی، جزئی از موضوع‌له یا قیدی از آن باشد، بلکه وجود خارجی ملحوظ در وضع لفظ است و لفظ بازای مصادیق خارجی وضع شده است (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۳۷-۳۳۸) و می‌توان برای این ادعا وجوه مختلفی ذکر نمود و آن را مدلل ساخت:

نخست اینکه آنچه از الفاظ هنگام تجرد آنها از قراین متبادر است، همین مطالب می‌باشد؛ یعنی اگر الفاظ را با قطع نظر از وجود آنها در ذهن یا خارج لحاظ کنیم، این مطلب به ذهن زودتر خطور می‌کند که چون مفاهیم عنوان و حکایت‌کننده از مصادیق خارجی‌شان هستند لحاظ می‌گردند. دوم اینکه معانی‌ای که در خطاباتمان محتاجیم از آنها تعبیر نماییم و درباره آنها سخن بگوییم، مفاهیمی هستند که بر وجه مذکور (صورت‌های خارجی) باشند نه صورت‌های ذهنی یا وجودات خارجی‌ای که اعم از موجود در ذهن و خارج باشند و از جمله شئون آن مفاهیم، وجود خارجی آنهاست؛ لذا الفاظ نیز باید بازای همان وجود خارجی وضع شده باشند (همان، صص ۳۴ و ۳۴۱).

۹. تحلیل هر دو دیدگاه و اثبات وضع الفاظ برای معانی خارجی

افزون بر نقدی که به دو دلیل اقامه شده برای احتمال اول ذکر می‌شود، اشکالی که متوجه دیدگاه سوسور است، این است که این نظریه شامل برخی الفاظ نمی‌شود؛ زیرا او بر این اعتقاد پای می‌فشرد که لفظ و مصداق از ارتباط مستقیم با زبان بیگانه است، حال آنکه چنین دیدگاهی موارد نقض متعددی دارد و شامل الفاظی همچون «انیب و اقوس»، «یعمل» و «فاطمه» نمی‌شود. توضیح اینک:

«انیب و اقوس» جمع کلمات «قوس» و «ناب» می‌باشند و وزن آنها بر حسب علم صرف بر وزن «فعل» است و جمع آنها بر وزن «افعال» می‌آید؛ یعنی آن دو کلمه باید بر وزن اقواس و انیاب جمع بسته شوند، حال آنکه چنین چیزی در دو کلمه «اقوس و انیب» محقق نشده است و واضح مستقیماً و ابتدائاً بر خلاف وزن افعال، بر وزن «اقوس» و «انیب» جمع بسته است (جامی، ۱۳۷۶، ص ۲۴) و چنین مطالبی تهافت آشکار با نظر سوسور دارد؛ زیرا سوسور تصریح می‌کرد از تکرار واژه‌ها که همان صوت‌های مکرر باشد، مفهومی در ذهن مخاطب ایجاد می‌شود که نام آن «دال» است و همان دال داخل در وضع است، حال آنکه چنین تحلیلی در الفاظی مانند «اقوس» و «انیب» جاری نیست و واضح، این الفاظ را مستقیماً از حروف الفبا اخذ کرده و بر شیء مورد نظر خود جعل می‌کند.

فهم بهتر عدم تطابق دیدگاه سوسور در گرو توجه به مقدمه زیر است: در مسئله لفظ غیرمنصرف - یعنی الفاظی که تنوین و کسره قبول نمی‌کنند - درباره یکی از اسباب منع صرف به نام عدل گفته‌اند: «عدل» خروج اسم از صیغه اصلی آن است (ابن‌حاجب، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۳)؛ یعنی اگر اسمی از صیغه اصلی خود خارج شود، یکی از اسباب منع صرف را دارد و با وجود سبب دیگر، احکام غیرمنصرف جاری می‌گردد؛ اکنون خود این خروج از صیغه اصلی دارای شرایط و ضوابطی است که بعضی از آنها با نظر سوسور در باب الفاظ هماهنگ نیست؛ برای مثال یکی از شرایط عدل این است که کلمه از صیغه اصلی خارج شود و به صیغه دیگری نیز داخل گردد و این صیغه دوم با صیغه اصلی در اصل و قانون مغایرت داشته باشد. با توجه به این مطلب می‌گوییم برخی از کلمات مثل «اقوس» و

«انیب» به حسب ظاهر همه این شرایط را دارند؛ پس باید عدل در آنها صورت گرفته، غیرمنصرف باشند، حال آنکه آن دو غیرمنصرف نیستند و کلمات معدول به حساب نمی‌آیند (علت توهم عدل و وجوب غیرمنصرف بودن «اقوس» و «انیب» این است که این دو کلمه جمع کلمات «قوس» و «ناب» می‌باشند و وزن آنها بر حسب علم صرف بر وزنِ «فَعْل» است و می‌دانیم که جمع «فعل» بر وزن «افعال» می‌آید؛ پس آن دو کلمه باید بر وزن اقواس و انیاب جمع بسته شوند، حال آنکه چنین چیزی در دو کلمه «اقوس» و «انیب» محقق نشده است و بر وزن «اقواس» و «انیب» نیامده‌اند، بلکه بر وزن «اقوس و انیب» آمده‌اند؛ پس این دو کلمه باید غیرمنصرف باشند؛ چون هم از صیغه اصلی (= اقواس و انیاب) خارج شده‌اند و هم صیغه دوم با صیغه اصلی در اصل و قانون مغایرت دارد؛ ولی با وجود این، آن دو غیرمنصرف به شمار نمی‌آیند و اصلاً از صیغه اصلی خارج نشده‌اند، بلکه جناب واضع مستقیماً و ابتدائاً بر خلاف وزن افعال، بر وزن «اقوس» و «انیب» جمع بسته است) پس واضع الفاظی مثل «انیب» و «اقوس» را به‌طور مستقیم به کار می‌گیرد و اینچنین نیست که لفظ و همچنین مصداق خارجی از ارتباط مستقیم الفاظ بیگانه باشد.

این مورد نقض زمانی بیشتر جلوه‌گر می‌شود که بدانیم «هر نظریه مطلوبی در معناشناسی باید در تضاد با عرف عام غیر زبان‌شناسان- و از جمله متخصصان علم ادبیات- نباشد (لاینز، ۱۳۹۱، ص ۱۳۸) و روشن است که این نظریه با آنچه دانشمندان ادبیات بر آن پایبندند، هماهنگ نیست.

دیدگاه سوسور در نمونه‌های سوم و چهارم نیز مصداق ندارد. استفاده مستقیم عرب از کلمه «یعمل» و اطلاقش بر شتر قوی و نیرومند علت عدم تطابق نمونه سوم با دیدگاه سوسور است و دارای دووضع بودن نمونه چهارم، یعنی فاطمه، علت عدم تطابق نظریه او در این کلمه می‌باشد؛ به این بیان که واضع یکبار آن کلمه را برای معنای کلی وضع کرد و آن معنای کلی «فاطم» به معنای آزادشده از نار می‌باشد و سپس آن معنای کلی را برای معنای جزئی مثلاً فلان شخص وضع نمود (مدرس افغانی، سی‌دی شماره ۴۰، زمان ۳۰ و سی‌دی شماره ۳۱ زمان ۱۰ مطابق با صفحات ۳۶ و ۲۸ کتاب جامی).

اما دواستدلال اقامه‌شده برای اثبات احتمال اول (وضع الفاظ برای معانی ذهنی) قابل مناقشه است:

اما استدلال اول- که بیان می‌کند وضع الفاظ برای تفهیم و تفهم است- باطل است؛ زیرا اینکه تفهیم و تفهم به وسیله صور ذهنی حاصل می‌گردد، مستلزم این نیست که الفاظ نیز بازای همان صور وضع گردیده باشند؛ زیرا جایز است الفاظ بازای همان امور خارجی وضع شده باشند و برای اثبات این مطالب در ضمن احتمال دوم اقامه دلیل شد- و انتقال فقط به واسطه آن صور صورت گیرد؛ چراکه راه علم به آن منحصر در صور ذهنی است نه اینکه وضع نیز به لحاظ آن صورت باشد. به عبارت دیگر صرف اینکه راه علم و آگاهی به آن مفاهیم، منحصر در صور ذهنی است، دال بر وضع الفاظ بر آن صور ذهنی نیست و این مطلب با مراجعه به عرف آشکارتر می‌گردد (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۴۵).

اما استدلال دوم- یعنی اطلاق لفظ بر اساس صور ذهنی- نیز خالی از مسامحه نیست؛ زیرا اطلاق‌کننده آن الفاظ، به این سبب الفاظ را بر صور ذهنی به کار می‌گیرد که اعتقاد دارد در عالم خارج مطلب همان است که تصور کرده است نه اینکه به مجرد اختلاف آن معانی در ذهن گوینده الفاظ آن کلمه را بر همان مفاهیم ذهنی اطلاق نماید (سیوطی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۲ / اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۴۵-۳۴۶).

۱۰. آیه ۳۶ سوره آل عمران

در پایان مقاله برای تأثیر بیشتر، آیه ۳۶ سوره آل عمران را ذکر و جریان یا عدم جریان داشتن نظر سوسور را در آن بررسی می‌کنیم:

إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ: ای پیامبر بیاد آور آن زمانی را که زن عمران گفت: پروردگارا من نذر کردم فرزندی که در رحم دارم در راه تو آزاد گردانم، این نذر مرا بپذیر که تو شنوا و علیم هستی. چون او وضع حمل نمود به پروردگار عرض کرد

پروردگارا فرزندی که زاده‌ام دختر است و خدا بر آنچه زاییده است، آگاه‌تر است و فرزند پسر مانند دختر نیست و من آن فرزند را مریم نام‌گذاری نمودم.

به‌طور خلاصه منظور آیه این است که همسر عمران به نام حَنَه بر اساس رسم آن روزگار که فرزندان خود را نذر مسجد (بیت‌المقدس) می‌کردند تا به آن مکان مقدس خدمت کنند، نذر نمود که چنانچه خداوند به او فرزندی عنایت کند آن را به مسجد ببرد تا خدمت خانه خدا نماید.

پروردگار نیز دعای او را اجابت نمود. هنگامی که آثار حمل را در خود مشاهده کرد، تصور نمود فرزندی که خداوند به او عنایت کرده، پسر است؛ اما هنگام وضع حمل آن را دختر یافت و به پروردگار عرض کرد: این فرزند دختر است. وی بعد از مناجات با خداوند مبنی بر اینکه دختر مانند پسر نیست، به حضرت حقّ جلّ جلاله عرضه می‌دارد: من نام این فرزند را مریم نهادم (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۱۴، ص ۱۹۴/ کاشانی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۷۵۹). اکنون پرسش این است که آیا مفاد آیه شریفه با دیدگاه سوسور در باب الفاظ هماهنگ است یا نه؟ به عبارت واضح‌تر آیا لفظ مریم در عبارت همسر عمران که می‌گوید: «آئی سمیتها مریم» و موضوع‌له آن که همان حضرت مریم^(س) باشد، از حیثه وضع خارج است یا نه؟

در پاسخ باید گفت در این آیه لفظ خارج نیست. دلیل روشنی که بر ادعا گواه است، این است که همسر عمران لفظ مریم را که لغت اعجمی است (راغب، ۱۴۲۷، ص ۷۶۶) به این دلیل انتخاب نمود که مریم در لغت به معنای عابده می‌باشد (طبرسی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۴۲۲) و قصدش این بود تا معنای این لفظ بر مسما که همان فرزندش باشد، اثر گذاشته، اعمال او مطابق با اسمش گردد (زمخشری، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۳۵۶)؛ پس وی با عنایت - یعنی با توجه به معنایی که لفظ مریم دارد - از این لفظ کمک می‌گیرد. این بیان به‌خوبی نشان می‌دهد که خود لفظ، داخل در رابطه لفظ و معنا قرار دارد و چنین مطلبی مصادره به مطلوب محسوب نمی‌شود؛ چون گفته شد مادر حضرت مریم با عنایت و توجه به معنایی

۱۰۳ ذهن

که لفظ دارد، از آن لفظ کمک می‌گیرد، پس لفظ داخل در فرایند وضع است، بر عکس ادعای سوسور که لفظ را خارج از حیطه وضع می‌دانست.

از مجموع استدلال‌های مطرح برای هر دو دیدگاه آنچه به‌خوبی قابل استفاده است، این است که آیه ۳۶ سوره آل عمران با احتمال دوم هماهنگ است؛ یعنی زن حضرت عمران - حنه^(س) - لفظ مریم را بر آنچه در ذهن تصور کرده، وضع ننموده است؛ بلکه بر مصداق خارجی، یعنی همان فرزند موجود در عالم تکوین وضع نموده است و این مطالب با دیدگاه سوسور که می‌گوید لفظ و مصداق خارجی از ارتباط مستقیم با زبان بیگانه است، هماهنگ نیست.

اما در این میان باید دانست اثبات وضع الفاظ برای معانی خارجی با «نظریه مصداقی‌بودن معنا» هماهنگ است. همان‌طور که گذشت، این نظریه می‌گوید معنای یک لفظ را باید بر مبنای آن چیزی که لفظ به آن اشاره دارد و مصداق آن به شمار می‌آید جستجو نمود که با موضوع‌له‌بودن ماهیات خارجی همسوست.

نتیجه‌گیری

از میان رویکردهای مختلفی که درباره الفاظ خاص مطرح است، «موضوع‌له الفاظ خاص» از منظر سوسور و اصولیان بررسی گردید و این مطلب به دست آمد که به باور سوسور لفظ، یعنی صوت خارج‌شده از دهان موجب تشکیل دال در ذهن شده و همان دال بر صورت ذهنی دلالت می‌کند؛ اما چنین چیزی با امور مسلم نزد دانشمندان علم اصول و ادبیات هماهنگ نیست و در میان آنها مشاهده نمی‌شود کسی لفظ را خارج از موضوع‌له الفاظ بداند؛ همچنین منظور از موضوع‌له مشخص گردید و این مطلب به دست آمد که لفظ برای ماهیات خارجی با توجه به «وجود»ی که شایسته آنهاست، وضع شده است. خلاصه نتایج این پژوهش را می‌توان در امور زیر یافت:

۱. به باور اکثر دانشمندان علم اصول و زبان‌شناسان و از جمله سوسور رابطه لفظ و معنا رابطه‌ای واقعی نیست، بلکه قراردادی است.

۲. آنچه از عبارات بیشتر دانشمندان ادبیات عرب و علمای اصول برداشت می‌شود، این است که لفظ بر ماهیات خارجی وضع گردیده است. این رهیافت از رابطه لفظ و معنا با آنچه در برخی کتب و مقالات پژوهشی درباره «هستی‌شناسی معنا» به منصفه ظهور رسیده است، در تضاد است.

۳. سوسور لفظ یعنی صوت خارج شده از دهان و مصداق خارجی را داخل در حیطه وضع نمی‌داند.

۴. او نه تنها مصداق خارجی را خارج از حقیقت وضع می‌داند، بلکه لفظ را نیز خارج از این رابطه معرفی می‌کند.

۵. او می‌گوید همان‌طور که ابزارهای الکتریکی در ارسال الفبای مرس بی‌ارتباط با خود علایم‌اند، اندام‌های گویایی نیز خاج از خود زبان‌اند.

۶. بر اساس دیدگاه سوسور فرایند وضع امری کاملاً ذهنی است.

۷. دیدگاه سوسور در باب الفاظ از برخی جهات نظیر دیدگاه امام فخر رازی است؛ چراکه او نیز بر این باور است الفاظ بازای ماهیات خارجی وضع نشده‌اند.

۸. برخی بر این باورند به دلیل اینکه «غرض از وضع تفهیم و تفهم است و این غرض وقتی حاصل می‌شود که الفاظ برای صور ذهنی وضع شده باشند»، پس الفاظ برای صور ذهنی وضع شده‌اند.

۹. تغییر لفظ به حسب تغییر صور ذهنی از دیگر دلایل وضع الفاظ برای صور ذهنی است.

۱۰. صرف اینکه راه علم و آگاهی به مفاهیم، صور ذهنی است، دال بر وضع الفاظ برای صور ذهنی نیست.

۱۱. مجرد اختلاف معانی در ذهن واضع، دلیل بر وضع الفاظ برای صور ذهنی نیست، بلکه چون تصورش بر این است که در خارج مطلب، همان‌گونه است که تصور کرده، لفظ را جعل می‌کند.

۱۲. دیدگاه سوسور در باب الفاظ دچار اشکالات زیر است:

الف) لفظ خارج از رابطه لفظ و معنا نیست و در عدم خارج بودن آن میان دانشمندان اصول و ادبیات اختلافی مشاهده نمی شود.

ب) دیدگاه سوسور نمی تواند الفاظی همچون «اقوس»، «يعمل» و «فاطمه» را توجیه نماید.

ج) به طور کلی بر اساس دیدگاه سوسور باید وضع خاص موضوع له خاص در اقسام وضع جایگاهی نداشته باشد، حال آنکه این گور نیست.

منابع و مأخذ

* قرآن مجید.

۱. ابن حاجب؛ کافیه (چاپ شده در شرح رضی بر کافیه)؛ تهران: مؤسسه الصادق، ۱۳۸۴.
۲. آلتون، ویلیام؛ فلسفه زبان؛ ترجمه احمد رضا جلیلی و احمد ایرانمنش؛ تهران: انتشارات سهروردی، ۱۳۸۱.
۳. اصفهانی، محمد تقی؛ هدایة المسترشدين؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۹ق.
۴. اصفهانی، محمد حسین؛ نهایة الدرايه؛ بیروت: مؤسسه آل البيت، ۲۰۰۸م.
۵. پاپکین، ریچارد و آروم استرول؛ کلیات فلسفه؛ ترجمه جلال الدین مجتبی؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
۶. خراسانی، محمد کاظم؛ کفایة الاصول؛ قم: مؤسسه آل البيت، ۱۳۸۵.
۷. دشتی (ملاجمی)، عبدالرحمن بن احمد بن محمد؛ الفوائد الضیائیه؛ تهران: المكتبة العلمیة الاسلامیة، ۱۳۷۶ق.
۸. راغب اصفهانی؛ مفردات الفاظ القرآن؛ قم: طلیعه النور، ۱۴۲۷ق.
۹. رشتی، حبیب الله؛ بدائع الافکار؛ [بی جا]: مؤسسه آل البيت، [بی تا].
۱۰. زمخشری، محمودین عمر؛ الکشاف؛ قم: نشر ادب حوزه، [بی تا].
۱۱. ساجدی، ابوالفضل؛ «هستی شناسی معنا»؛ معرفت فلسفی، سال نهم، ش ۲، زمستان ۱۳۹۰، ص ۸۵-۱۱۳.
۱۲. سوسور، فردینان دو؛ دوره زبان شناسی عمومی؛ ترجمه کورش صفوی؛ تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۲.
۱۳. سیوطی، جلال الدین؛ المزهر فی علوم اللغة و انواعها؛ بیروت: دارالاحیاء الکتب العربیة، [بی تا].
۱۴. صفوی، کوروش؛ آشنایی با زبان شناسی در مطالعه ادب فارسی؛ تهران: انتشارات علمی، ۱۳۹۱، «الف».

۱۵. —؛ «فردینان دو سوسور»؛ مجله زبان و ادب سال ۱۳۸۳ (چاپ شده در کتاب نوشته‌های پراکنده، دفتر دوم (ج ۲)، «نشانه‌شناسی و مطالعات ادبی»، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۹۱، «ب».
۱۶. —؛ «مقاله سیبویه و نگرشی گمشده در گذشته‌های مطالعه زبان»؛ (چاپ شده در نامه پژوهشگاه، سازمان میراث فرهنگی سال ۱۳۸۵ (چاپ شده در کتاب نوشته‌های پراکنده، دفتر سوم، زبان‌شناسی و ترجمه‌شناسی)، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۹۱، «ج».
۱۷. علی تبار فیروزجانی، رمضان؛ فهم دین، مبانی کلامی برابند و برونداد آن؛ تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰.
۱۸. فخر رازی؛ التفسیر الکبیر؛ بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، [بی تا].
۱۹. فیاض، محمداسحاق؛ محاضرات: تقریرات درس آقای خوئی؛ نجف: انتشارات امام موسی صدر، [بی تا].
۲۰. کاشانی، فتح‌الله؛ منهج الصادقین؛ قم: انتشارات نوید اسلام، ۱۳۷۹.
۲۱. لاریجانی، صادق؛ فلسفه تحلیلی؛ قم: نشر مرصاد، ۱۳۷۵.
۲۲. لاینز، جان؛ درآمدی بر معناشناسی زبان؛ ترجمه کورش صفوی؛ تهران: انتشارات اعلمی، ۱۳۹۱.
۲۳. مدرس افغانی، محمد علی؛ سی دی درس جامی.
۲۴. مظفر، محمدرضا؛ اصول الفقه؛ قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۹۲.
۲۵. مگی، بریمان؛ فلاسفه بزرگ؛ ترجمه عزت‌الله فولادوند؛ تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲.
۲۶. مهرکش، احسان؛ حقیقت وضع و ثمرات مترتب بر آن؛ پایان‌نامه سطح سه‌حوزه علمیه، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۹۲.
۲۷. —؛ خارجی بودن معانی قرآن و ذهنی بودن تصاویر آن: نگاهی متفاوت به هستی‌شناسی معنا؛ چاپ نشده، [بی تا].
۲۸. ویتگنشتاین، لودویگ؛ پژوهش‌های فلسفی؛ ترجمه فریدون قاسمی؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.
۲۹. هارت ناک، یوستوس؛ ویتگنشتاین؛ ترجمه منوچهر بزرگمهر؛ تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۶.
۳۰. هریس، روی؛ زبان، سوسور و ویتگنشتاین؛ ترجمه اسمائیل فقیه؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۱.
۳۱. هلدکرافت، دیوید؛ سوسور، نشانه‌ها، نظم و اختیاری بودن؛ ترجمه سپیده عبدالکرمی؛ تهران: انتشارات اعلمی، ۱۳۹۱.

۱۰۸
زمین

پاییز ۱۳۹۴ / شماره ۶۳ / احسان مهرکش، علیرضا قائمی نیا